

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمَرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴) ثُمَّ بَدَأ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ (۳۵)

جا دارد روی آیات قبل تأمل مجددی بکنیم در آیه ۲۹ وقتی عزیز مصر فهمید خطا از ناحیه خانم خودش بوده، به یوسف می گوید: **يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا؛** یوسف یعنی یا یوسف! بگذر از این قضیه و از آن طرف می گوید:

واستغفري لذنبك؛ تو هم از گناهت استغفار بکن **إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ**

بعضی از مفسرین می گویند: عزیز مصر با این گناه خیلی برخورد سبک و ریلکسی می کند که یوسف تو

بی خیال شو! تو هم برو استغفار کن!

برخورد سبک با گناه، زمینه ساز گناهان بزرگ تر

در یک تأمل مجدد می شود فهمید زمینه ساز صحنه دوم که از صحنه اول بدتر است، همین برخورد عزیز مصر است؛ یعنی چنان چه برخورد راجع به گناهان و خطاها سبک باشد، زمینه را فراهم می کند برای گناه دیگر و خطای بزرگتر^۱.

فحوای آیات هم این صحبت علامه را می‌رساند که این صحنه از آن صحنه بدتر بود. یکی از عوامل اجازه دهنده و تحریک‌کننده به این قضیه برخورد سبک عزیز مصر با گناه بوده و این که گناه را ولو کوچک بزرگ بدانید. البته گناهان رتبه‌بندی دارد و نباید همه را در یک رتبه دید ولی این که در نهج البلاغه داریم: **أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ**؛ بدترین و شدیدترین گناه این است که کننده و عامل آن گناه، گناه را سبک بشمارد. بگوید: این که چیزی نیست! اولاً آن مطلب حل نمی‌شود، درثانی تبدیل می‌کند به گناه‌های بزرگ‌تر. **إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ** (بقره: ۱۶۹)؛ به بیان قرآن این یک روال است که کار بد از سوء؛ کار کوچک شروع می‌شود و بعد می‌شود فحشاء؛ کار بزرگ!

در بحار، ج ۴: ص ۷۸: **إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ صَخْرَةٌ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ**؛ مؤمن گناهانش را این جور می‌بیند که انگار زیر صخره‌ای است که دارد رویش می‌افتد. **وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذَبَابٌ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ**؛ کافر گناهش را یک جور نگاه می‌کند که انگار یک مگسی از جلوی بینی‌اش رد شد! مثلاً این که چیزی نبود و رفت و تمام شد! **يَا أَبَادِرْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ ذُنُوبَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُمَثَّلَةً**؛ کسی که خدا برایش خیری بخواهد گناهش را جلوی چشمش ممثل می‌کند؛ یعنی آن را گنده می‌کند که همیشه جلوی چشمش باشد. **وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا أَنْسَاهُ ذُنُوبَهُ**؛ وقتی خدا برای کسی شر بخواهد، کاری می‌کند که گناهش یادش برود **يَا أَبَادِرْ لَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ خَطِيئَتِهِ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَهُ**؛ ابودر به کوچکی گناه نگاه نکن، نگاه کن این جسارت را نسبت در پیشگاه چه کسی داری انجام می‌دهی.

این هم یک نکته درباره روال آیات که آن برخورد عزیز مصر به این صحنه بعدی منجر می‌شود. کسی که مسئول است باید از اول روی گناهان دقت کند.

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

از اول بگویید: آقا ما حرف دیگران را نمی‌زنیم جز به نیکی، یا اگر می‌خواهی تعریف کنی بدون نام تعریف کن اما اگر از اول با بچه این جور برخورد کنی که وقتی کسی را مسخره می‌کند آن را با مزگی تلقی کنیم داریم راه را باز می‌کنیم برای گناهان بزرگ، اما اگر مسخره کرد، بگویی آدم‌ها را مسخره نکن!

اگر این حرف‌ها خریدار ندارد به خاطر اشتباه ماست.

انصاف: شاه کلید اخلاق

نکته دیگر در برخورد عزیز مصر این است که رعایت انصاف نمی‌کند؛ یعنی اگر این جرم را یوسف انجام داده بود، آیا همین جور برخورد می‌کرد؟ که مثلاً زلیخا تو بگذر! یوسف تو هم استغفار کن! یکی از شاه کلیدهای اخلاق **انصاف** است.

روایتی است که از ائمه به صورت‌های مختلف این مضمون روایت شده: **إِجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ**؛ خودت را میزان قرار بده **أَحِبُّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا**؛ هرچه برای خودت می‌پسندی برای دیگری هم بپسند و هرچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم **نپسند**. هرچه برای خودت بد است بگذار برای دیگران هم بد باشد. کلاً خودت را بگذار جای بقیه و این کلی **اصلاح** است.^۲

می‌بینید در داستان یوسف غیر از بی‌غیرتی و برخورد سبک، بی‌انصافی عزیز مصر هم چاشنی برخوردش هست.

قلب حرم خداست و کسی حق ورود ندارد

مطلب بعدی معنی دقیق **قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا** است: بحث این بود که این شغاف و پرده دل را پاره کرده بود و تو آمده بود. اصلاً چه کسی حق دارد شغاف دل را پاره کند و تو بیاید؟

وقتی در محتوای آیات و روایات دقت می‌کند و می‌بیند این است که **الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ**؛ این قلب حرم خداست و اصلاً هیچ‌کس نباید این تو بیاید جا بگیرد! شاید بگویید پس زن و بچه چه؟ ببینید اگر خدا بیاید تمام خوبی‌ها می‌آید. مگر نمی‌گوییم در این عالم فقط خدا هست؟ اصلاً معنای توحید یعنی همین! وقتی می‌گویید وجود بی‌نهایت، دقت بکنید که چه می‌گویید؟! فرض کنید با تسامح بگوییم این سالن را هوا پر کرده؛ یعنی تمام درزها را پوشانده، مگر دیگر جا برای غیر می‌گذارد؟ اگر خدا همه جا را پر کرده، خدا

هست و دیگر هیچ کس دیگر نیست. اگر ما هستیم با این مطلب قابل جمع است و این یک بحث دقیق فلسفی دارد که چطور توحید با وجود دیگر موجودات قابل جمع است؟ یعنی هم خدا هست و دیگر هیچ و هم بقیه هستند! بقیه به نحو شأن و تجلی هستند.

این دل جای هیچ کس دیگر نیست. نه جای من نامحرم است و نه جای من محرم است! این حرف میانی است که کسی بگوید این شغاف و پرده دل را فقط باید زن خود آدم پاره بکند. نه این که کسی خانم و بچه‌هایش را دوست ندارد! اتفاقاً برعکس است.^۳

شقاوت و سعادت فرد به کسی گره نخورده

این دل حرم خصوصی خداست و گفته‌اند **أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ**^۴؛ اگر قرار باشد شریکی بیاید من می‌روم؛ چون این حرم من است: **الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ**؛ غیر خدا اصلاً در این دل جایش نیست. وقتی خدا بیاید عشق به همه خوبی‌ها پشت سرش راه می‌افتد و می‌آید. این نیست که کسی فکر کند طرف نسبت به زن و اهل و بچه‌اش آدم بی‌قید و لا قیدی است و آن‌ها را دوست ندارد! اتفاقاً خدا محبت اهل و عیالش را به مؤمن کادو می‌دهد ولی این دل خدا می‌خواهد و اگر با عشق زنی یا مردی پر شود، دل پس می‌زند؛ چون این دل خداخواه است و حرم خصوصی خداست. ممکن است کسی یک مدتی سرش را با جغجغه؛ حب خوردن و خوابیدن، حب پست و مقام و مال، حب زن و بچه گرم کند و این‌ها با هم هیچ فرقی ندارند، آخرش پس می‌زند. دیدید وقتی بچه را به دست ما می‌سپارند مستأصل می‌شویم؛ چون که شیر می‌خواهد. وقتی شیر می‌خواهد و مادرش هم نیست حالا من یک خرده بغلش می‌کنم، یک خرده ساکت می‌شود و باز داد و فریاد می‌کند. بعد پستانک دهانش می‌گذارم، باز مدتی ساکت می‌شود. بعد سر و صدای جغجغه را در می‌آورم، باز یک خرده ساکت است ولی این بچه شیر می‌خواهد و شوخی هم ندارد. ممکن است دقایقی سرش را گرم بکنید، ولی این شیر می‌خواهد.

انسان تنها می‌آید و تنها می‌رود

این قلب هم خدا می‌خواهد. ممکن است پول و مقام شغاف قلب را پاره کند، ولی دل آن را پس می‌زند و چنین چیزی را نمی‌پذیرد و داد و هوارش در می‌آید. این قلب حرم الله است و هیچ کس حق ندارد وارد آن شود. ما کلاً فردای به دنیا آمده‌ایم و فردای هم از دنیا می‌رویم. **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ** (انعام: ۹۴)؛ اول بار فردای به دنیا آمده‌ایم، فردای هم می‌رویم. در این میان خدا ما را با کسانی آشنا می‌کند. با یک کسانی جمع می‌شویم و قرار است یک مسیری را برویم. در این مسیر کسانی می‌آیند و کسانی می‌روند. با یک جمع‌هایی آشنا می‌شویم و با یک جمع‌هایی آشنا نمی‌شویم. با زنی، با مردی آشنا می‌شویم و با او زندگی می‌کنیم. بچه‌دار می‌شویم. آدم در این مسیر تکامل‌هایی می‌رسد تا فردای از این دنیا بیرون برود. فردای آمدیم، فردای هم می‌رویم و فردای هم زندگی می‌کنیم!^۵

ظرفیت عشق

این حرم خصوصی است که هر چیز دیگر را پس می‌زند و خدا که در دل بیاید، حب نسبت به همه در دل می‌آید. زن و بچه‌اش را هم دوست دارد. وقتی تم قرآنی را نگاه می‌کنید به آن جا می‌رسد که امیر المؤمنین می‌گوید: **كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ نَقْتُلُ أَبْنَاءَنَا وَأَبَائَنَا وَأَعْمَامَنَا**؛ ما کنار پیغمبر فرزندان، پدران و عموهایمان را کت و پار می‌کردیم، **وَمَا يَزِيدُنَا إِلَّا إِيْمَانًا وَتَسْلِيمًا**؛ و این چیزی جز ایمان و تسلیم به ما اضافه نمی‌کرد. همه محبت‌ها در تم دینی پشت در قلب است.^۶

عشق به خدا < عشق به همه

خدا که باشد، آدم به همسر و بچه‌اش محبت دارد به آن‌ها رسیدگی می‌کند. دوستشان دارد. قدرشناس می‌شود. علامه طباطبایی صاحب المیزانی است که به اعتقاد بنده اگر یک نفر تفسیر بگوید و به المیزان مراجعه نکند فردای قیامت سر پل صراط نگهش می‌دارند و می‌گویند: تو به چه حقی تفسیر می‌گویی و المیزان نگاه نمی‌کنی. همین علامه می‌گوید المیزان کار خانم من است. این مال محبت‌های خانم است. اینقدر قدرشناس!

این جور **قدرشناسی** فقط در مؤمن پیدا می‌شود. لذا این بحث رمانتیک مسخره که ترویج می‌شود تم‌های غیر دینی دارد و تلویزیون هم دارد ترویج می‌کند. وقتی وارد زندگی می‌شوند می‌بینند واقعیت این نیست. در واقعیت زندگی حرف‌های دیگری هست. این که اینقدر با هم تعارف تکه پاره می‌کنند و با هم رمانتیک حرف می‌زنند، یا باید نامزد باشند، یا الکی است! لذا می‌بینید این واژه عشق در عربی کم استفاده شده. عشقه نام آن پیچکی است که دور گیاه دیگر می‌پیچد و راه تنفس او را می‌بندد. در موارد محدودی هم که استفاده شده.

بعد از برگشتن از جنگ صفین امیر المؤمنین به زمین کربلا می‌رسد و از اسب پیاده می‌شوند و می‌گویند: **هَاهُنَا هَاهُنَا**؛ این جاست این جاست. می‌پرسند چه این جاست؟ می‌گویند: **هَاهُنَا مَنَاخُ رِكَابِنَا، هَاهُنَا مَذْبِجُ أَطْفَالِنَا هَاهُنَا مَقْتَلُ رِجَالِنَا، هَاهُنَا مَصَارِعُ عَشَاقٍ**؛ این جا جایگاه و **جولانگاه عشاق** است. عشاق یعنی این‌ها! این جا محل درگیری عشاق است. عاشق یعنی این!

در قرآن هم ردپایی از عشق می‌گوید ص ۲۵ و ۵۹۲

مؤمن امانت‌داری در اوج!

(سؤال) خود بچه‌ای که در این خانه بزرگ می‌شود هم وظایفی دارد و هر کسی اختیار خودش را دارد و بعضی از فرزندان انبیاء هم بد می‌شدند. نه این که مهم نیست بلکه این‌ها دست مؤمن **امانت الهی** است؛ یعنی مؤمن باید نگاه کند که **امانت‌دار خداست** و امانتی را به او سپرده‌اند. فرهنگ دینی همه کار می‌کند **قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا** (تحریم: ۶)؛ شما اول خودتان را بپایید و بعد وظایفتان را نسبت به خانواده انجام بدهید. آدم باید کلاً هم‌نشینانش را بپاید. حالا اگر این بچه بد شد، بچه اختیار دارد و این را به حساب سهل‌انگاری پدر و مادر نمی‌شود گذاشت. مؤمن دارد وظایفی را که دین برایش معلوم کرده انجام می‌دهد. اخلاقی هم دارد زندگی می‌کند. قانون نمی‌تواند زندگی را بچرخاند. حدود و ثغور کار را هم می‌شناسد. هر کاری هم از دستش برآید انجام می‌دهد منتها آن جایی که جهت‌دایی دارد، یا ندارد مشخص می‌شود؛ خود شخص می‌فهمد که چقدر کردیت و اعتبار در دلش برای طرف مقابل تعیین کرده؛ مثلاً خانم من اهل درس است، باید بینم می‌توانم

برایش یک کلاس فراهم کنم؟ این وظیفه امانت‌داری مرد است. امانت را به دست من سپرده‌اند و من باید بدوم برای آن!^۷

اگر کسی جدی قرآن بخواند حال و احوالش تغییر می‌کند. شما در بحث نکاح و ازدواج روایت بخوانید! کتاب‌های روان‌شناس‌های غربی را هم بخوانید! اصلاً آدم احساس یک جور دوگانگی می‌کند. هرچه که هست این آن نیست! البته راهکارهای خوبی هست ولی در یک تم غیر دینی است و معلوم است این دو خیلی به هم وصل شده‌اند. و شواهدش در خواستگاری‌ها دارد رخ می‌دهد؛ مثلاً طرف خوش تیپ باشد. قدش این‌قدر باشد، خانواده‌هایشان فلان باشند! نوع تفریحاتش فلان جور باشد! نوع سریال‌هایی که دوست دارد، این جوری باشد! می‌بینید یک عالمه آیتم شد! و وقتی با این دید روایات را می‌خوانید فکر می‌کنید روایات دارد نسبت به مسئله کفویت سهل‌انگاری می‌کند! در حالی که در روایات آمده که فرد باید دینش سالم باشد.

ازدواج مسیری برای تکامل

(سؤال) کسی که در خانه نشسته و عبادت می‌کند خیلی غلط می‌کند! این چه تفکر دینی است؟! خیلی از کسانی که نمی‌خواهند ازدواج بکنند کجای تفکرشان دینی است؟ این راهب‌های مسیحی هم ازدواج نمی‌کنند و این به حساب ما تفکر دینی نیست! اتفاقاً دین می‌گوید ازدواج بکنید و تکمیل شدن‌ها در این مسیر است. این نیازی است که باید برطرف بشود چه عاطفی و چه نیازهای دیگر آن.

ائمه در هیچ فرضی زنانشان را طلاق نمی‌دادند. یک مورد اندکی از طلاق ائمه داریم که طرف در هر کوی و برزن امیر المؤمنین را فحش می‌داده؛ آن هم چه طلاق! **سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ** (بقره: ۲۳۱)؛ با چه احترام و اكرامی امام سجاد زنی را طلاق می‌دهد که ساب امیر المؤمنین است. تم‌های دینی قرآن را ببینید: **وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** (بقره: ۲۲۷)؛ اصطلاحاً این‌ها سمع‌های تخویفی است؛ کسی که عزم بر طلاق بکند، خدا سمیع علیم است و چنان پوزت را پیاده بکند! خدا که می‌داند داری چه کار می‌کنی! از آن طرف می‌گوید: **وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ**، اگر کسی از زنش بدش آمد، **فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا**

کَثِيراً؛ توی همین که کسی را دوست نداری ممکن است خیر کثیر باشد. این فضای قرآنی را نگاه بکنید با این فضای الان که رفتن برای طلاق مثل رفتن برای بستنی خوردن شده.

من در سَمَت مشاورم و می‌بینم این‌ها با هم دعوا هم نمی‌کنند ولی می‌گویند می‌خواهیم از هم جدا شویم؛ چون تفاهم نداریم. یعنی چه که تفاهم نداریم؟! تفاهم چیست که الان مد شده؟!

بزنگاه‌های اخلاقی جولانگاه عظمت‌های روحی

کسی هم که فکر کند که زخم را طلاق بدهم و بنشینم خانه که راه خدا را بروم، این اصلاً نمی‌فهمد راه خدا یعنی چه؟ این فکر می‌کند راه خدا یعنی پیاده‌روی! راه خدا؛ یعنی عظمت معنوی و روحی پیدا کردن و این توی زندگی به دست می‌آید. کسانی که ازدواج می‌کنند می‌فهمند عظمت روحی پیدا کردن یعنی چه؟! جولانگاه‌های عظمت روحی کجاست؟! جاهایی که اعصابش خرد است، ناراحت است و دارند به پر و پایش می‌پیچند و کارد به استخوانش رسیده و دارد داغان می‌شود و هزاران چیز دیگر پیش آمده و او **سَرَّحُوْهُنَّ بِمَعْرُوْفٍ**؛ با روی گشاده و خوش طلاق می‌دهد و همسر دیگری می‌گیرد. این هم تصور **عشق‌های الکی** و تایتانیک‌کی است که کسی همسرش مرده و زن یا مردی جوان است، جامعه انتظار دارد حتی کسی مثل حضرت علی در ۳۳ سالگی و در اوج جوانی کاش اسماء را نمی‌رفت بگیرد! چقدر صحنه تاریخ اسلام قشنگ می‌شد! چه روضه خوانی‌هایی درست می‌شد که ببین چقدر محبت! چقدر مرام! چقدر لطیف! در صورتی که او دارد راه خدا را می‌رود. و من مسیری را دارم می‌کوبم و می‌روم. اگر همسر رفت من همسری دیگر اختیار می‌کنم البته این واقعیات را نباید جار زد، ولی می‌توان گفت: این مسیر را با همراه‌هایی دارم می‌روم و فعلاً این همراه تویی و خیلی هم خوشحالم که تویی.

مؤمن به بن‌بست نمی‌رسد

برای همین است که مؤمن به بن بست نمی خورد و فکر بی بن بست دارد؛ چون که او جایی لانه نکرده و خودش را به کسی گره نزده، البته همه محبت‌ها و غصه‌ها سر جای خودش هست ولی به کسی گره نخورده که اگر او برود عالم تیره و تاریک بشود.^۸

کسی فکر نکند که با این فرادی آمدن و فرادی رفتن، عشق و محبتش کم می‌شود! اتفاقاً اگر خدا بیاید همه چیز با او می‌آید. شما در زندگی مؤمنین واقعی نه این آدم‌های عوضی که نمی‌فهمند دین چیست! کسانی که با تم‌های دینی کاملاً آشنا هستند، می‌بینید بهترین زندگی را آن‌ها دارند می‌کنند؛ یعنی از این‌که دارد برای بچه‌اش انار دون می‌کند، به قدری عشق می‌کند! خدا خوب خریداری است و اگر جان شما به خدا فروخته بشود، به بهترین قیمت‌ها آن را می‌خرد. یک قلب فکسنی به خدا می‌فروشی و خدا با قیمت‌های گزاف از شما می‌خرد. بهترین محبت‌های نسبت به زن و فرزند را می‌دهد. این‌که مرد چشمش دنبال کس دیگری نباشد و زن دلبسته زندگی باشد، این اصلاً در فرهنگ‌های دینی اتفاق می‌افتد. خداوند این هدایا را هم می‌دهد. این‌که چرا فضا به این روزگاران و تم‌های غیر دینی کشیده شده که به ضرر زن و مرد شده و نتیجه‌اش هم دارد دیده می‌شود، بماند. متأسفانه این این فضاها در صدا و سیما و گفتمان‌ها باز شده و کم کم آیات و روایاتش را پیدا می‌کنند و به این فضاها می‌چسبانند، در صورتی که ۴ تا روایت را در همه جا و به نفع هر مسلکی می‌شود پیدا کرد. گول این روایات را نخورید.

ص ۲۵ (بقره: ۱۶۵) و ص ۵۹۲ (فجر: ۱۶-۱۵) ببینید

در روایت داریم تو عبد خدا باش خدا همه عالم را بنده تو می‌کند و در اختیار می‌گذارد.

بقره: ۱۶۵: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا؛** در میان مردم یک عده‌ای هستند از غیر خدا، ند و

شریک اتخاذ می‌کنند؛ چون آن بت همسان خدا دارد برایش کار می‌کند. بعضی می‌بینید در زندگی خانوادگی

امر و خواسته‌های همسرش برابر خواسته‌های خداست و یا بیشتر! **يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ؛** آن‌ها را دوست می‌دارد

اندازه خدا **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛** اما کسانی که مؤمن‌اند عشقشان خداست **وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ**

الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ؛ و اگر آن کسانی که ظلم کردند، هنگامی که عذاب را

می دیدند، می فهمیدند همه قوت مال خداست، کاری از کسی بر نمی آید. اصلاً کسی کاره‌ای نیست! معنی توکل یعنی همین که بداند کسی کاره‌ای نیست.

ضرب شست‌های خدا!

کسانی که اخلاق توحیدی دارند و مؤمن‌اند می دانند که **مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ** (فاطر: ۲)؛ مؤمن اصلاً از دست غیر خدا چیزی نمی‌گیرد مگر این که خدا بخواهد ضرب شست‌هایی هم نشان دهد که تا من نخواهم چیزی نمی‌شود^۱.

ابتلا و امتحان الهی به نعمت و مشقت

در سوره فجر: آیه ۱۶-۱۵ دارد: **فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ** وقتی خدا کسی را مبتلا می‌کند **فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ**؛ بعضی مبتلای به نعمت‌اند **فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ**؛ می‌گوید خدا مرا اکرام کرده **وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ**؛ وقتی یک عده را خدا ابتلایشان می‌کند و **فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ** و رزقشان را به آنها تنگ می‌گیرد **فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ**؛ می‌گوید: خدا به من اهانت کرده است. **كَلَّا**؛ این حرف‌ها نیست! نه اکرام است، نه اهانت! همه یا **مبتلای به نعمت‌اند**، یا **مبتلای به مشقت‌اند**. این انحراف‌ها سر این است که **بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ**؛ اولاً یتیم را اکرام نکردی به این روز افتادی **وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ** همدیگر را برنیانگیختید به طعام دادن به مسکین. ممکن است آدم خودش این کار را بکند ولی باید بقیه را هم راه بیندازد **وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا**؛ میراث این ضعیفان را یک‌جا دارید می‌خورید **وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا**؛ نه این که مال دوست دارید بلکه عشق دارید به آن. مهم نیست مقدار آن چقدر است مهم این است که مال خیلی دوست دارید. ممکن است این مال فقط یک انگشتر باشد اما حبتان زیاد است و این انحراف است. انحراف این است که شما مال را خیلی دوست دارید. این حب تبدیل به عشق بشود و بیاید شغاف دل را پاره کند و تو بیاید. این حالت که دلش را جایگاه اختصاصی آنها کرده، چه به مال باشد چه زن و بچه، فرقی نمی‌کند، اما **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ**؛ مؤمن با خدا عشق می‌کند.

برگردیم به سوره یوسف!

(۳۱): فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ؛ انسان به نیت حقیقی خودش باید توجه کند. باید **کشیک نفس** را بکشد. ممکن

است بنشیند و حرف دیگران را بزند و به ظاهر کسی نفهمد ولی دارد حسادت خودش را بروز می‌دهد.

(۳۲) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ؛ این همان چیزی است که مرا به آن ملامت می‌کردید **وَلَقَدْ رَأَوْتُهُ عَنْ**

نَفْسِهِ؛ و بعد با بی‌حیای تمام اقرار می‌کند که من خودم او را شستشوی مغزی می‌دادم **فَأَسْتَعْصِمَ؛** و او دو دستی

عصمت خود را نگه داشته بود **وَلَّيْنُ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيْسُ جَنًّا وَلَيْكُونًا مِنَ الصَّاعِرِينَ؛** این نتیجه عشق‌های بی‌خودی است.

در این آیات معلوم است که دست زن عزیز مصر در مسائل حکومتی خیلی باز است. عشق‌های الکی غیر خدایی این می‌کند. چقدر از این داستان‌ها شنیده‌اید که وقتی طرف از معشوقه جواب رد می‌شنود، کارش به تهدید و اسیدپاشی می‌رسد! تو واقعاً عاشقی؟! عشق غیر الهی سر از این جاها در می‌آورد. **مَا أَمْرُهُ لَيْسُ جَنًّا؛** که می‌گوید: قطعاً زندانی خواهد شد **وَلَيْكُونًا مِنَ الصَّاعِرِينَ؛** قطعاً او کوچک خواهد شد.

تضرع یوسف به خداوند

(۳۳): قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛ خدایا اگر من مخیر باشم به این چیزی که این‌ها

می‌گویند و زندان. از **يَدْعُونَنِي** معلوم است که همه ریخته‌اند سر یوسف، یا به فرمایش علامه همه دارند او را به

خودشان دعوت می‌کنند، یا می‌گویند: بابا ول کن و سخت‌نگیر و در یک موقعیت این چنینی قرار داده‌اند. در

جمع وقتی همه دارند شستشو مغزی می‌دهند کار سخت‌تر است و این‌جا تضرع یوسف بلند است! که **رَبِّ**

السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛ خدایا اگر من مخیر باشم بین این کار و زندان، من می‌روم زندان! و این

یعنی اخلاص! اگر به شما بگویند یا دروغ بگو یا می‌روی زندان و شما بگویی زندان؛ یعنی **اخلاص.** خدایا کاری

که تو راضی نیستی من نمی‌کنم. یا به بسیاری اسرا می‌گفتند: یا اطلاعات مملکت فاش کن، یا انفرادی! و او ده

سال انفرادی مانده! سال ۵۹ دستگیرشده و سال ۶۹ آزاد شده! من خودم با این موارد برخورد کرده‌ام! خیلی حرف است ها! این یعنی آدمی که افتاده پا کار خدا!

أَحَبُّ هم افعال تعیین است نه افعال تفضیل. در افعال تفضیل یعنی آن خوب است و این خوبتر و افعال تعیین یعنی همین خوب است و این هم از محتوای آیات در می‌آید. این که می‌گوید: **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** (اعلی: ۱۷)؛ نه این که دنیای لعب و لهو هم خوب است ولی آخرت بهتر! بلکه یعنی این دنیا هیچ چیزی نیست.

حتی عصمت با فیض مدام میسر است

بعد نمی‌گوید من بالذات معصوم هستم، بلکه می‌گوید: **وَاللَّا تَصْرَفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ**؛ خدایا اگر کید این‌ها را از من برداری، **أَصْبُ إِلَيْهِنَّ**؛ صبوه؛ یعنی از جا کنده شدن؛ اگر فیض روح‌القدس نباشد من به سمت این‌ها از جا کنده می‌شوم! این هم منافاتی با بنده مخلص بودن و معصومیت ندارد. کماکان خدا باید فیض بدهد تا یک نفر معصوم باشد و گرنه در همین خطاهایی مثل رادیودزدی که ما معصوم هستیم، اگر خدا فیضش را بردارد ممکن است خود ما دزدی برویم! این تضرع یوسف به خدا یعنی معصومیت از سمت خداست و همه چیز باید از طرف او باشد. بگو خدایا اگر دست من را نگیری، این صحنه‌ای نیست که من دوام بیاورم. **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ** است؛ زندان‌ها ابعادش فرق دارند؛ چون ابعادش بزرگ است آدم فکر می‌کند زندانی نیست! در صورتی که زندان است. خدایا در این زندان با این شیطان قوی دست مرا بگیر. اگر کسی در این **زندان دنیا** خیلی دارد کیف می‌کند بداند این دنیا **جنت الکافر** است.

اگر انسان با حالت اضطرار از خدا کمک بخواهد، **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ** (نمل: ۶۲)؛ از باب این که خدا جواب مضطر را می‌دهد. (مضطر می‌گوید: یا الله! نه این که ختم امن یجیب بگیرد!) اما اگر بگوید من پول و پارتی و آدمش را دارم، معلوم است که مضطر نشده. کسی که همه این‌ها را هم دارد باید خودش را از این‌ها رها بکند و فکر نکند که من پول و پارتی دارم. اصلاً نباید کسی این فکرها را بکند و اگر کسی مضطر باشد، خدا جوابش را می‌دهد.

حذر از آه مظلوم که پشتیبان او خداست!

روایت عجیبی از امام محمد باقر است. فضا سازی در این روایت بسیار عجیب است. می فرماید: پدرم علی بن حسین؛ امام سجاد مرا در لحظات آخر زندگی و احتضارشان **ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ**؛ مرا به سینه شان چسبانند. آدم همیشه حرف های ناب را در لحظه احتضار می زند و می گویند: این حرف را پدرم امام حسین آخرین لحظات به من گفت و به من گفت: پدرم علی بن ابیطالب این حرف ها را در لحظات آخر به من گفت! فضا سازی روایت خیلی عجیب است! این که: **إِيَّاكَ وَالظَّلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهُ**؛ ظلم همیشه بد است ولی برحذر باش از ظلم به کسی که هیچ پناهی جز خدا ندارد! نه این که ما کج اخلاق هستیم، به افتاده هم لگد می زنیم. ولی فکر نکن کسی که پناهگاهی ندارد پناهی ندارد! حواست باشد که اگر او یک آه بکشد، دودمانت را به باد می دهد! که **آه إِسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى** است. لزومی هم ندارد بگوید ای خدا به خاک سپاه بنشاندش! اگر کسی که مضطر است و فقط پارتی اش خداست، فقط بگوید: ای خدا! بیچاره ات می کند. همین که کسی را ندارد خیلی کس را دارد. پس اگر کسی به شرایط اضطرار بیفتد و دعا کند **فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ**؛ خدا جوابش را می دهد.

خدا جواب می دهد اما مثل این که بگویم: شما نامه بنویس من جواب می دهم. می نویسی یک میلیون می دهی؟ می گویم نه! اگر تو به یک خواهش جاهلی افتادی، یا صلاحیت نیست، خدا هم جواب می دهد؛ یعنی اراده می کند. بالاخره حکمت سر جای خودش هست. در صحیف سجادیه داریم: **يَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ**؛ ای کسی که وسائل حکمتت را از بین نمی برد؛ یعنی درست است که دعا وسیله است ولی حکمت خدا که از بین نمی رود! حالا بچه من بخواهد چاقو در چشمش بکند، هر چقدر گریه کند که من چاقو دستش نمی دهم.

عالم سپاه و ستاد خداست

و این که اگر یک نفر سالم زندگی بکند؛ مثلاً خوب رانندگی بکند. رعایت قوانین بکند. درست سبقت بگیرد، اگر صحنه تصادفی هم برایش پیش بیاید و به طرز معجزه آسایی از صحنه در آمد، خیلی تعجب نیست. کلاً دأب خدا این است که کسی را که درست دارد حرکت می کند و سنگی جلوی راهش می آید، آن سنگ مأموریتش این

است که بیاید ماشین تو را منحرف بکند و تو از کنار آن رد بشوی و این هیچ تعجیبی ندارد! و این‌ها کرامتی هم برای کسی محسوب نمی‌شود. این‌ها مال این است که اگر کسی درست زندگی بکند، در صحنه‌های عجیب و غریب خدا دستش را می‌گیرد؛ چون همه عالم سپاه و ستاد خدا هستند.

(۳۴): فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ خدا جوابش را داد. تفاوت استجاب با اجاب

این است که استجاب به باب رفته و معنی‌اش ترقی کرده؛ یعنی خدا مشدی جوابش را داد. فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ؛ و کید این‌ها را از او منصرف کرد إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ او این دعا و استغاثه را شنید.

(۳۵): ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ، نه «لهن»! یعنی معلوم است در این داستان مردها هم هستند. این نبوده که چون یوسف گفته زندان، این‌ها هم گفته‌اند بیا برو زندان! در آن‌جا یکسری آیاتی برای همه روشن شد. این آیات الهی چه بود؟ نمی‌دانیم و روایت هم چیزی نگفته ولی این‌ها یکسری آیاتی از یوسف دیدند.

او از خدا نخواست که زندان برود، دعایش این بود که خدایا کید این‌ها را برطرف کن! و خدا هم برطرف کرد. چه جوری؟ آیاتی نشان داد.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ، به این ضمائر دقت کنید! این‌ها را مثل بذر به صورت دیمی در آیات نپاشیده‌اند. از این آیه و آیات بعد مشخص می‌شود که این صحنه و تمام ماجرا را عزیز مصر نمی‌داند و اصلاً خبر ندارد چنین اتفاقاتی افتاده و بعد که می‌فهمد فرمالیته‌اش می‌کند.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ؛ وقتی آیات را دیدند به این جمع‌بندی رسیدند که لَيْسَجُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ؛ تا یک مدتی او را به زندان بیندازند.

این‌که می‌گویند روایت داریم، روایت داریم که داریم! روایتی که با قرآن سازگاری نداشته باشد که مقبول نیست! گفته‌اند: یوسف ادب دعا کردن بلد نبوده که زندان خواسته. ما خودمان می‌فهمیم که این جوری نباید دعا کنیم چه رسد به حضرت یوسف! بلکه گفته اگر بین این کار و زندان مرا مخیر کنند، زندان بهتر است.

در آیات دقت کنید. این «ثُمَّ» نشان می‌دهد که بین آیات یک گپی افتاده. دعایش این بوده که کید این‌ها را منصرف بکن **فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ**؛ کید این‌ها برطرف شد؛ یعنی این‌ها نتوانستند به این مقصودشان که می‌خواستند از یوسف کام بگیرند برسند. با آیاتی که خدا به این‌ها نشان داد.

روایتی که با قرآن سازگار نیست

آن روایتی که به قرآن نمی‌خورد این است: در بحار دارد: «فَشَكَى يُوسُفُ فِي السِّجْنِ بِمَا اسْتَحَقَّتْ السِّجْنُ؟» خدایا برای چه من افتادم زندان (اصلاً آدم فضای روایت را نمی‌پسندد) «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اخْتَرْتَهُ»؛ خودت انتخاب کردی. «هَلَّا قُلْتَ رَبِّ الْعَافِيَةَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؟» چرا نگفتی عافیت برای من بهتر است؟ می‌خواستی این جووری دعا نکنی! یعنی حضرت یوسف نمی‌فهمیده. کلی هم بابت این روایت آخوندها منبر می‌روند و ادب دعا از توی این روایت در می‌آورند! در حالی که این با ظاهر قرآن سازگار نیست!

جز قرآن شناس حق ندارد حدیث را توضیح بدهد

ده بار، صدبار، هزار بار دیگر لازم باشد می‌گویم که حدیث را جز قرآن‌شناس حق توضیح دادن و حق فهمش را ندارد؛ چون باید به قرآن عرضه شود. اصلاً چنین روایتی به درد نمی‌خورد؛ چون شأن حضرت یوسف را اینقدر پایین آورده. اگر می‌گفت: خدا دو میلیارد بدهی بهتر از ممایدعونی الیه است، خدا دو میلیارد می‌داد؟ خود بحث زندان رفتن نشان می‌دهد که هر که زندان می‌رود گناهکار نیست. بعد هم حتی یک مجرم ممکن است مجرم عند الله نباشد. مطلب دوم این که همان اتهام مقدمه عزیز مصر شدن است. اگر مجموعه‌ای یک اتهام بی‌خود دارند به شما می‌زنند، دقیقاً همان جایی است که شما خیلی پاکی، بدان که بازی جدیدی است برای یک تولد نو! ممکن است شما در مسائل مالی خیلی پاک باشی و ممکن است دقیقاً اتهام مالی بخوری. این‌جا اتفاقاً یک جایگاهی است که خدا می‌خواهد یک عزت نو بدهد. ممکن است این اتهام در یک مقطعی کارگر بشود و چندین سال یوسفی را در زندان و عمق سیاهچال‌ها نگه دارند!

واقعاً ما نمی‌دانیم خدا برای ما چه تقدیر کرده است! نه این که من تلاش نکنم، ولی خدایا تو یک تقدیرهایی کرده‌ای! این تقدیرها و له شدن‌ها خیلی وقت‌ها آدم را رشد می‌دهد. ما باید وظیفه‌مان را انجام بدهیم. می‌دانید که کثیف‌ترین جا بیمارستان است؛ چون همه عفونت‌ها آن‌جاست. زندان هم یک قذارت و کثافت معنوی دارد؛ چون بیشتر کسانی که متهم هستند، مجرم هستند. احساسی که در زندان به آدم دست می‌دهد این است که این‌جا خیلی جای آلوده‌ای است و محیط زندان قذارت معنوی خیلی بالایی دارد.

صلوات!

۱. استارت همه چیز در خانواده می‌خورد؛ مثلاً بچه خانه می‌آید و پشت سر دوستش حرف می‌زند. اگر او را تشویق کنیم که خوب دیگر چه؟ بدتر تحریک می‌شود بدگویی کند و این را عملی یاد می‌گیرد. بیشتر آموزش‌ها عملی است و زبانی نیست. لذا این که در روایات هست که كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ؛ دعوت‌کننده مردم بدون زبانتان باشید؛ چون خود این آموزش است. اما اگر همان‌جا به بچه ولو بچه کوچک گفته شود: حرف دیگران را نزن! ما در خانه‌مان حرف دیگران را نمی‌زنیم. همین می‌شود آموزش. اگر به حرفی که می‌زند تشویق بشود، می‌بینید که سر از گناهان دیگر در می‌آورد. اگر بچه‌ای در صف زد و نان خرید و برای خانواده آورد و با رشادت تعریف کرد که من زرنگی کردم و دید که نه تنها هیچ چین و شکنی به پیشانی پدر و مادرش نیفتاد بلکه لبخندی از رضایت گوشه لبش رویید که چه پسر زرنگی ماشاءالله! این برخورد می‌شود آموزش غیر مستقیم و اگر این چیزها زرنگی تلقی بشود این‌ها زمینه‌ساز گناهان بزرگ‌تر می‌شود.

۲. این که من مرد رفتم تو خانه، خودم را بگذارم جای همسرم و او هم خودش را بگذارد جای شوهرش و همه نزاع‌ها تمام می‌شود. یعنی من فکر می‌کنم من که الان دارم می‌روم خانه فکر کنم من جای همسرم هستم که چقدر بچه کلافه‌اش کرده، من دوست دارم چه برخوردی با من بشود؟ او هم بگذارد جای شوهرش که بیرون است و صبح تا شب دارد با این و آن سر و کله می‌زند، ببیند وقتی بیاید خانه چه برخوردی را انتظار دارد؟ ولی اگر کسی نگذارد خودش را جای کسی و بگوید: من بیرون بودم خسته شدم، آمدم خانه توقع پذیرایی دارم. زنی هم که در خانه است و از بچه و کار خانه کلافه شده، متوقع همین داستان است که باید قدر من دانسته شود و همه جوره باید از ما معذرت بخواهند که ما بچه‌دار شدیم. تا زمانی که این برخورد باشد آخرش دعواست، اما اگر در این فکر باشم من اگر جای او بودم چه برخوردی را انتظار داشتم و بروم همان را انجام بدهم و همسرش هم بگوید چه می‌شود من یک جمله خوش به آقایم بگویم؟ و یک چای هم جلویش بگذارد. او فکر کند که اگر من خسته بودم چه توقعی داشتم؟

این شاه کلید اخلاق است یعنی کسی واقعاً در زندگیش انصاف داشته باشد و این که بتواند این کار را انجام بدهد. در عمده برخوردها ما بی‌انصافیم. توی صف یک دانه‌ای می‌ایستیم؛ آقا چرا اینقدر آن صف را رد می‌کنی؟ بگذار این یک دانه‌ای‌ها رد شوند! ولی اگر در صف چندتایی بایستیم، دو تا یک دانه‌ای رد می‌شود اعتراض می‌کنیم! سوار اتوبوس که می‌شوی، طرف پارکاب می‌گوید: آقا برو بالا جا بده! تا پایش بالا می‌رسد، می‌گوید: آقا در را بزن! این یعنی بی‌انصافی! و این روایت عمل نمی‌شود. اگر این روایت عمل شود گلستان می‌شود. در برخورد دوست با دوست، استاد و شاگرد، همسران.

۳. من می‌خواهم به تم‌های غیر دینی اشاره کنم در بحث‌های خواستگاری و ازدواج و زندگی که خیلی از تم‌هایی که دارد ترویج می‌شود غیر دینی است. اصلاً چنین محتوایی نداریم! ضمن این که ما در این فضا هستیم که «إِنْ خَيْرَ كُمْ خَيْرَ كُمْ لِأَهْلِهِ؛ بهترین شما، بهترین شما با اهل و زن و بچه‌اش است. در این جا محبت فراوان است ولی چنین جملات عاشقانه نداریم که «برویم تا یکی شدن»، یا «دو روح در یک کالبد»، «بی‌تو هرگز!» این تم غیر دینی است. اصلاً این فکر که طرف سعادت و شقاوتش را، دنیا و آخرتش را به یک نفر دیگر گره می‌زند و فکر می‌کند خودش در یک نفر دیگر معنا دارد که تبدیل به یک رومانس خرمی می‌شود.

۴. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ مِنْ شُرَكَائِكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا.

۵. این تم غیر دینی خودش را در خواستگاری نشان می‌دهد. در بحث کفویت نشان می‌دهد. طرف در این کفویت همه چیز را می‌خواهد. جزوه‌های قطوری درباره کفویت با تم غیر دینی در می‌آید و در آن اصلاً ردپایی از دین در آن‌ها نمی‌بینید؛ چرا؟ چون خیلی روی طرف مقابل حساب باز کرده! انگار که همه دنیا را می‌خواهد با این زن، با این مرد به دست بیاورد. گرچه که خود ما یک مدتی این اشتباه را می‌کردیم؛ چون اصلاً انتخاب جلیس و هم‌نشین یک مقطع مهمی است. هرچقدر این جلیس نزدیک‌تر باشد این مقطع مهم‌تر است. ولی همه دنیا و آخرت نیست. ولی می‌بینید شرایط کفویت می‌شود دو هزار شرط و اگر قرار شود این همه شرط کنترل بشود، آن وقت آدمش گیر نمی‌آید! شما ائمه ما را نگاه نکنید! فقط امیر المؤمنین کفو داشته. کدام‌یک از ائمه ما کفو داشته‌اند؟! کدام‌یک از ائمه همسرانشان قد و قواره خودشان بوده؟! البته مادران ائمه خانم‌های خوب و فاضلی بودند. در این فضا که افراد فکر نمی‌کنند که من فرد هستم، لذا خودشان را به طرف مقابل خیلی گره می‌زنند و در نتیجه حالشان از هم به هم می‌خورد؛ و این یک روال است؛ چون این قدر نمی‌توانند همدیگر را تحمل کنند.

۶. وگرنه فقط یک دوره نامزدبازی است که طرف فکر می‌کند چه شده است! وقتی وارد زندگی می‌شوند می‌بینند که نه! این هم نبود! بحث کفویت هم این است که دین آدم حفظ بشود و همین که آدم از طرف مقابل حالش به هم نخورد، حالا عمومی این به عمومی ما خورد و نخورد، دیگر مهم نیست. مهم این است که در مسیر دین طرف مقابل مانع نباشد و کمک‌کننده باشد. این که اینقدر مسئله خواستگاری‌ها دارد سخت می‌شود یکی از نکاتش همین است؛ چون که خیلی به هم گره خورده‌اند. به خیلی چیزها می‌خواهند برسند و با هم هم می‌خواهند برسند؛ مثلاً اگر این نباشد نمی‌شود برسد!

۷. اگر واقعاً کسی خدا را راه بدهد و هی این ارتباط را تقویت کند که کجا باید جلو را بگیرد کجا نگیرد! این رمانتیک مسخره‌ای که الان می‌گویند؛ مثلاً الان ما یک روحیم که دو کالبد را داریم اداره می‌کنیم! حالتی که طرف فکر می‌کند همه چیزش با او گره خورده.

برای شهید چمران یک موقعیت انتخاب پیش می‌آید. او ۴ تا بچه در آمریکا دارد، وقتی داشت به لبنان می‌رفت یک وظیفه دینی احساس کرد و این به این معنا نیست که شهید چمران خانمش را دوست ندارد ولی احساس می‌کند این قلب حرم اختصاصی خداست و یک چیزهای دیگر برایش بزرگ است. امیر المؤمنین در صفات متقین می‌گوید: *عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ*؛ چون که خدا بزرگ است، همه چیز کوچک است. زن و بچه هم کوچک است و لذا شهید چمران می‌بیند راهی جز طلاق نمانده و می‌گویند خانم شهید چمران همان‌جا بارها زمین خورد؛ چون نمی‌توانست تحمل بکند. البته این از موارد شاذ و نادر است و هر کس نگوید: الان وظیفه دینی من حکم می‌کند ... و ادای این آدم‌ها را در بیاورد! یک جا این جوری می‌شود که شهید چمران به لبنان برود و منشأ آن خیرات بشود و جنگ‌های نامنظم ترتیب بدهد و الان این حزب الله لبنان دست‌پروده شهید چمران و امام موسی صدر است. شهید چمران می‌توانست بگوید نه! ای همسر من به تو عشق می‌ورزم و محیا و ممت من با توست. نه! من فرادای به دنیا آمده‌ام و فرادی می‌روم. در پیشگاه خداوند باید پاسخگوی اعمال خودم باشم. در این میان با کسانی آشنا می‌شوم و وظایفی دارم. محبت‌هایی خدا می‌آورد و می‌برد.

۸. به یک آدم مصیبت‌زده گفتم: بین صبح که بلند می‌شوی، خورشید کماکان طلوع می‌کند، آب‌ها جاری است و کلاً اتفاقی نمی‌افتد. در این مسیر سر بالایی که داری می‌کوبی و بالا می‌روی، او همراهت نیامد، یک نفر دیگر می‌آید. دست تقدیر او را برداشت، حالا با کس دیگر مسیر را باید کوبید و رفت.

۹. من خیلی لبو دوست دارم همیشه هم یک چرخ لبو فروشی از جلوی مغازه ما می‌گذشت، یک روز که ما هوس لبو کردیم این شاگرد ما با موتور تمام کوچه پس کوچه‌ها را زیر و رو کرد لبو پیدا نکرد، وقتی برگشت به خدا گفتم: خدایا تو می‌خواهی به ما بگویی: وقتی تو پول داری و آدمش را هم داری اما اگر من نخواهم تو لبو نخوری، نمی‌خوری؛ یعنی یک جنس ساده مثل لبو که توی بازار پر از این چرخ لبوست، وقتی خدا نخواهد تو بخوری، نمی‌خوری! این‌ها یعنی ضرب شست!

۱۰. در ادبیات عرب وقتی می‌خواهند یک فاصله‌ای بیندازند با فاء یا ثم فاصله می‌اندازند اما «ثم» را در یک gap واضح و یک فاصله زمانی مشخص قرار

می‌دهد